

باز من به جنبه روایتی این بحث کار ندارم، همین طوری که به جنبه آیاتش کار زیادی ندارم، من از یک جنبه دیگری می‌خواهم مساءله موعود اسلام را بحث بکنم و آن اینکه: این مساءله روی تاریخ اسلام چه اثری گذاشته است؟ وقتی که ما تاریخ اسلام را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم گذشته از روایاتی که در این زمینه از پیغمبر اکرم یا امیرالمؤمنین وارد شده است، اساساً از همان نیمه دوم قرن اول، اخبار مربوط به مهدی موعود منشاء حوادثی در تاریخ اسلام شده است. چون چنین نویدی و چنین گفته‌ای در کلمات پیغمبر اکرم بوده است احیاناً از آن، سوء استفاده‌هایی شده است، و این خود دلیل بر این است که چنین خبری در میان مسلمین از زبان پیغمبرشان پخش و منتشر بوده است، و اگر نبود، آن سوء استفاده‌ها نمی‌شد.

بیان علی علیه السلام

قبل از اینکه اولین حادثه تاریخی در این زمینه را عرض بکنم، جمله‌هایی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که در نهج البلاغه است و من از مرحوم آیه الله العظمی بروجردی شنیدم که این جمله‌ها متواتر است یعنی تنها در نهج البلاغه نیست و سندهای متواتر دارد نقل می‌کنم.

امیرالمؤمنین در آن مصاحبه‌ای که با کمیل بن زیاد نخعی کرده که است (مطالبی در این باب بیان نموده است) کمیل می‌گوید شبی بود، علی (ع) دست مرا گرفت، (ظاهراً در کوفه بوده است) مرا با خودش برد به صحرا، «فلما اصحر تنفس الصعداء» به صحرا که رسیدیم یک نفس خیلی عمیقی، یک آهی از آن بن دل بر کشید و آنگاه درد دل‌هایش را شروع کرد، آن تقسیم بندی معروف: «الناس

ثلاثة»^(۱۱) مردم سه دسته هستند: عالم ربانی، متعلمین، و مردمان همج راع، و بعدش کایت از اینکه کمیل! من آدم لایق پیدا نمی‌کنم که آنچه را می‌دانم به او بگویم. یک افرادی آدم‌های خوبی هستند ولی احمقند، یک عده افراد زیرکی هستند ولی دیانت ندارند و دین را وسیله دنیاداری قرار می‌دهند. مردم را تقسیم بندی کرد و همه شکایت از تنهایی خود: کمیل! من احساس تنهایی می‌کنم، من تنهاییم، ندارم آدم

قابل و لایق که اسراری را که در دل دارم به او بگویم. در آخر یکمرتبه می‌گوید: بله، البته زمین هیچگاه خالی نمی‌ماند: «اللهم بلی! لا تخلو الارض من قائم لله بحجة، اما ظاهرا مشهورا، و اما خائفا مغمورا، لئلا تبطل حجج الله و بیناته. يحفظ الله بهم حججه و بیناته، حتی یودعوها نظراء هم، و یزرعوها فی قلوب اشباههم»^(۱۲) فرمود: بله، در عین حال هیچوقت زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، یا حجت ظاهر آشکار و یا حجتی که از چشمها پنهان و غایب است.

قیام مختار و اعتقاد به مهدویت

اولین باری که اثر اعتقاد مهدویت را در تاریخ اسلام می‌بینیم که ظهور می‌کند، در جریان انتقام مختار از قتل امام حسین علیه السلام است. جای تردید نیست که مختار مرد بسیار سیاستمداری بوده و روشش هم‌بیش از آنکه روش یک مرد دینی و مذهبی باشد روش یک مرد سیاسی بوده است. البته نمی‌خواهم بگویم مختار آدم بدی بوده یا آدم خوبی بوده است، کار به آن جهت ندارم. مختار می‌دانست که ولو این‌که موضوع، موضوع انتقام گرفتن از قتل سیدالشهداء است و این زمینه، زمینه بسیار عالی‌ای است اما مردم تحت رهبری او حاضر به این کار نیستند. شاید (بنابر روایتی) با حضرت امام زین‌العابدین هم تماس گرفت و ایشان قبول نکردند. مسأله مهدی موعود را که پیغمبر اکرم خبر داده بود مطرح کرد به نام محمدابن حنفیه پسر امیرالمؤمنین و برادر سیدالشهداء، چون اسمش محمد بود، زیرا در روایات نبوی آمده است «اسمه اسمی» نام او نام من است. گفت: ایها الناس! من

نایب مهدی زمانم، آن مهدی‌ای که پیغمبر خبر داده است^(۱۳). مختار مدتی به نام نیابت از مهدی زمان، بازی سیاسی خودش را انجام داد. حال آیا محمدابن حنفیه واقعا خودش هم قبول می‌کرد که من مهدی موعود هستم؟ بعضی می‌گویند قبول می‌کرد برای اینکه بتواند انتقام را بکشد، ولی این البته ثابت نیست. در اینکه مختار محمدابن حنفیه را به عنوان مهدی موعود معرفی می‌کرد شکی نیست، و بعدها از همین جامذهب کیسانیه پدید آمد. محمدابن حنفیه هم که مرد گفتند مهدی موعود که نمی‌میرد مگر اینکه زمین را پر از عدل و داد کند، پس محمدابن حنفیه نمرده است، در کوه رضوی غایب شده است.

سخن زهری

جریانهای دیگری باز در تاریخ اسلام هست. ابوالفرج اصفهانی که خودش اموی الاصل و یک مورخ است و شیعه هم نیست، در «مقاتل الطالبیین» می نویسد که وقتی خبر شهادت زید بن علی بن الحسین^(۱۴) به زهری^(۱۵) رسید گفت: «چرا اینقدر این اهل بیت عجله می کنند؟! روزی خواهد رسید که مهدی از آنها ظهور کند.» معلوم می شود مساءله مهدی موعود از اولاد پیغمبر، آنچنان قطعی و مسلم بوده که وقتی خبر شهادت زید را به زهری می دهند زهری فوراً ذهنش به این سو می رود که زید قیام کرده است، و می گوید: «این اولاد پیغمبر چرا عجله می کنند؟! چرا زود قیام می کنند؟! اینها نباید حالا قیام بکنند، قیام اینها مال مهدی موعودشان است.» من کار ندارم که اعتراض زهری آیا وارد است یا وارد نیست، خیر، وارد هم نیست، غرضم این جهت است که زهری گفت: خواهد آمد روزی که یکی از اهل بیت پیغمبر قیام کند و قیام او قیام ناجح و موفق باشد.

قیام «نفس زکيه» و اعتقاد به مهدویت

امام حسن (ع) پسری دارند به نام حسن که هم اسم خودشان است، ولهذا به او می گفتند «حسن مثنی» یعنی حسن دوم، حسن بن الحسن. حسن دوم داماد اباعبدالله الحسین است. فاطمه بنت الحسین زن حسن مثنی است. از حسن مثنی و فاطمه بنت الحسین پسری متولد می شود به نام «عبدالله» و چون این پسر، هم از طرف مادر به حضرت امیر و حضرت زهرا متصل می شد و هم از طرف پدر، و خیلی خالص بود، به او می گفتند «عبدالله محض» یعنی عبدالله، کسی که یک علوی محض و یک فاطمی محض است، هم از پدر نسب (به علی (ع) و فاطمه س) می برد و هم از مادر. عبدالله محض پسرانی دارد یکی به نام محمد و یکی بنام ابراهیم. زمان اینها مقارن با اواخر دوره اموی یعنی در حدود سنه ۱۲۰ هجری. محمد بن عبدالله محض بسیار مرد شریفی است که بنام «نفس زکيه» معروف است. در آخر عهد اموی سادات حسنی قیام کردند (جریان مفصلی دارد) حتی عباسیه ها هم با محمد بن عبدالله محض بیعت کردند. حضرت صادق علیه السلام را نیز در جلسه دعوت کردند و به ایشان گفتند ما می خواهیم قیام بکنیم و همه می خواهیم با

محمد بن عبدالله بن محض بیعت کنیم، شما هم که سید حسینیین هستید بیعت کنید. امام فرمود: هدف شما از این کار چیست؟ اگر محمد می خواهد قیام کند به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، من با او همراهی می کنم و تاءیدش می نمایم، اما اگر می خواهد قیام کند به این عنوان که او مهدی این امت است اشتباه می کند، مهدی این امت او نیست، کس دیگر است، و من هرگز تاءید نمی کنم. شاید تا حدودی مطلب برای خود محمد بن عبدالله محض هم اشتباه شده بود، زیرا هم اسم پیغمبر بود، یک خالی هم در شانه اش داشت^(۱۶)، مردم می گفتند نکند این خال هم علامت این باشد که او مهدی امت است. بسیاری از کسانی که با وی بیعت کردند، به عنوان مهدی امت بیعت کردند. معلوم می شود که مسأله مهدی امت آنقدر در میان مسلمین قطعی بوده است که هر کس که قیام می کرد و اندکی صالح بود می گفتند «این همان مهدی ای است که پیغمبر گفته است».

اگر پیغمبر نمی گفت این طور نمی شد.

نیرنگ منصور خلیفه عباسی

حتی ما می بینیم یکی از خلفای عباسی اسمش مهدی است، پسر منصور، سومین خلیفه عباسی. اولین خلیفه شان سفاح است، دوم منصور، و سوم پسر منصور: مهدی عباسی. مورخین و از جمله «دارمستر» نوشته اند که منصور مخصوصا اسم پسرش را «مهدی» گذاشت برای اینکه می خواست استفاده سیاسی بکند، بلکه بتواند یک عده مردم را فریب بدهد، بگوید آن مهدی ای که شما در انتظار او هستید پسر من است، و لهذا «مقاتل الطالبین» و دیگران نوشته اند که گاهی با خصیصین خودش که به دروغ روبرو می شد مردی به نام (به دروغ بودن این مطلب اعتراف می کرد). یک وقتی با مردی به نام مسلم بن قتیبه که از نزدیکانش بود روبرو شد، گفت: این محمد بن عبدالله محض چه می گوید؟ گفت: «می گوید من مهدی ام». گفت: «اشتباه می کند، نه او مهدی امت است نه پسر من»، ولی گاهی با یک افراد دیگری که روبرو می شد، می گفت: «مهدی امت او نیست، مهدی امت پسر من است». عرض کردم بسیاری از کسانی که بیعت می کردند به همین عنوان بیعت می کردند، از بس روایات مهدی از پیغمبر اکرم زیاد رسیده بود و در دست مردم

بود، و همین اسباب اشتباه مردمی می شد که کاملاً تحقیق نمی کردند تا مشخصات بیشتری به دست آورند، زود ایمان پیدا می کردند که این، مهدی امت است.

محمد بن عجلان و منصور عباسی

جریانهای دیگری در تاریخ اسلام می بینیم، از جمله: یکی از فقهاء مدینه بنام «محمد بن عجلان» رفت با محمد بن عبدالله محض بیعت کرد. بنی العباس که ابتدا حامی اینها بودند، مسأله خلافت که پیش آمد، خلافت را گرفتند، بعد هم سادات حسنی را کشتند. منصور این مرد فقیه را خواست، تحقیق کرد، ثابت شد که او بیعت کرده است. دستور داد دست او را ببرند. گفت این دستی که با دشمن من بیعت کرده است باید بریده شود. نوشته اند فقهاء مدینه جمع شدند و شفاعت کردند و در شفاعتشان اینجور گفتند که خلیفه! او تقصیر ندارد، او مردی است فقیه و عالم به روایات، این مرد خیال کرد که محمد بن عبدالله محض، مهدی امت است و لذا با او بیعت کرد والا قصد او دشمنی با تون بود.

این است که ما می بینیم در تاریخ اسلام، موضوع مهدی موعود، از مسائل بسیار مهم و قطعی است. ما همین جور که دوره به دوره پیش می آییم می بینیم حوادثی در تاریخ اسلام پیدا شده که منشاءش همین اعتقاد به ظهور مهدی موعود بوده است. بسیاری از ائمه ما وقتی که از دنیا می رفتند عده ای گفتند شاید نمرده است، شاید غایب شده است، شاید مهدی امت است. این امر راجع به حضرت امام موسی کاظم هست، حتی راجع به حضرت باقر هست، ظاهراً راجع به حضرت صادق هم هست، و راجع به بعضی از ائمه دیگر نیز هست. حضرت صادق پسری دارند به نام اسماعیل که اسماعیلیه منتسب به او هستند. اسماعیل در زمان حیات حضرت از دنیا رفت. حضرت خیلی هم اسماعیل را دوست می داشتند. وقتی اسماعیل از دنیا رفت و او را غسل دادند و کفن کردند، حضرت صادق مخصوصاً آمدند به بالین اسماعیل، اصحابشان را صدا زدند، کفن را باز کردند، صورت اسماعیل را نشان دادند و فرمودند: این اسماعیل پسر من است، این مرد، فردا ادعا نکنید که او مهدی امت است و غایب شد، جنازه اش را به بینید، صورتش را به بینید، بشناسید و بعد شهادت بدهید.

اینها همه نشان می‌دهد که زمینه مهدی امت در میان مسلمین به قدری قطعی بوده است که جای شک و تردید نیست. تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام، تا زمان ابن خلدون، شاید حتی یک نفر از علمای اسلام پیدانشده است که بگوید احادیث مربوط به مهدی (ع) از بیخ اساس ندارد، همه قبول کرده‌اند. اگر اختلاف بوده است، درباره جزئیات بوده که آیامهدی این شخص است یا آن شخص؟ آیا پسر امام حسن عسکری است یا نه؟ آیا از اولاد امام حسن است یا از اولاد امام حسین؟ اما دراینکه این امت مهدی‌ای خواهد داشت و آن مهدی از اولاد پیغمبر و از اولاد حضرت زهرا است و کارش این است که جهان را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده است، تردیدی نبوده است.

سخن دعبل

دعبل خزاعی می‌آید حضور حضرت رضا علیه‌السلام و آن اشعار مرثیه خودش را می‌گوید:

افاطم لو خلت الحسین مجدلا ---- و قد مات عطشانا بشط فرات
خطاب می‌کند به حضرت زهرا و یک‌یک مصائبی را که بر اولاد ایشان وارد شده بیان می‌کند که از آن قصاید بسیار غرای زبان عرب و از بهترین مراثی‌ای است که در این زمینه‌ها گفته شده است. حضرت رضا خیلی گریه می‌کند. دعبل در این اشعارش و در این اظهار تاءثر خودش قبور اولاد زهرا را یک‌یک بیان می‌کند، قبوری که در «فخ» است، قبوری که در «کوفان» است. اشاره به شهادت همین محمد بن عبدالله محض می‌کند، اشاره به شهادت برادرش می‌کند، اشاره به شهادت زید بن علی بن الحسین می‌کند، اشاره به شهادت حضرت سیدالشهداء می‌کند، اشاره به شهادت حضرت موسی بن جعفر می‌کند (و قبر بی‌غداد لنفس زکیه) که نوشته‌اند در اینجا حضرت رضا فرمود: یک شعر هم من می‌گویم اضافه کن: «و قبر بطوس یا لها من مصیبه» که عرض کرد: آقا! این قبر را من نمی‌شناسم. فرمود: این قبر من است.

دعبل در این اشعارش شعری دارد که به همین موضوع اشاره می‌کند. در این شعر، دعبل تصریح می‌کند که تمام این قضایا هست و هست و هست تا ظهور امامی که آن ظهور لامحاله وقوع پیدا می‌کند و قطعاً صورت می‌گیرد.

اگر بخواهیم باز هم از شواهد تاریخی ذکر بکنیم، شواهد تاریخی زیاد دیگری داریم که لزومی ندارد همه آنها را برای شما عرض بکنم. ذکر این شواهد از این جنبه بود که خواستم بگویم مساءله مهدی موعود از صدر اسلام و از زمان پیغمبر اکرم یک امر قطعی و مسلم در میان مسلمین بوده است و از نیمه دوم قرن اول هجری منشاء حوادث بزرگ تاریخی شده است.

اعتقاد به مهدویت در جهان تسنن

اگر می خواهید بفهمید که این مساءله منحصر به شیعه نیست^(۱۷) به بسینید آیامدعیان مهدویت فقط در میان شیعه زیاد بوده اند و در میان اهل تسنن نبوده اند؟ می بینید مدعیان مهدویت در میان اهل تسنن هم زیاد بوده اند، یکی از آنها همین مهدی سودانی یا متمهدی سودانی است که در کمتر از یک قرن اخیر در سودان ظهور کرد و در آنجا یک جمعیتی به وجود آورد که تا همین اواخر هم بودند. اصلا این مرد که ظهور کرد، به ادعای مهدویت ظهور کرد، یعنی این قدر اعتقاد به مهدی در همان سرزمینهای سنی نشین وجود داشته است که زمینه را برای ادعای یک مهدی دروغین مساعد کرد. در کشورهای دیگر اسلامی نیز مدعیان مهدویت زیاد بوده اند. در هندوستان و پاکستان، قادیانیها به همین عنوان ادعای مهدویت ظهور کردند، و در روایات ما هم زیاد است که مدعیان کذاب، و به اعتباری دجالها زیاد پیدا خواهند شد و ادعاهایی خواهند کرد.

بیان حافظ

من الان نمی دانم که حافظ آیا واقعا شیعه است یا سنی، و خیال هم نمی کنم که کسی به طور قطع بتواند بگوید که حافظ شیعه بوده است. ولی ما در اشعار حافظ نیز می بینیم (به این مساءله اشاره شده است) دو مورد الان یادم هست، یکی آنجا که می گوید:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل ----- بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

و دیگر آن غزل معروفی که چقدر با حال هم گفته است:

مژده ای دل که مسیحیحا نفسی می آید ----- که زانفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش ----- زده ام فالی و فریاد

رسی می آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس ----- موسی اینجا به امید
قبسی می آید
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست ----- اینقدر هست که
بانگ جرسی می آید
خبر بلبل این باغ میرسید که من ----- ناله می شنوم کز قفسی می آید
O

عرایض من در این قسمت که می خواستم از جنبه تاریخی بحث کنم
به پایان رسید. حال بعد از زمان حضرت حجت چه مدعیان کذابی
پیدا خواهند شد، آن هم خودش یک داستانی دارد که دیگر وارد
آن نمی شوم. پایان عرایض خودم را می خواهم به سه مطلب
دیگر اختصاص بدهم.

اینکه بعد از آنکه دنیا پر از ظلم و جور شد عدل کلی پیدا
می شود مسأله ای به وجود آورده است و آن اینکه: بعضی از افراد به اتکاء
همین مطلب با هر اصلاحی مخالفند، می گویند دنیا باید پر از ظلم
و جور بشود تا یک دفعه انقلاب گردد و پر از عدل و داد بشود. اگر هم به
زبان نیاورند، ته دلشان (با اصلاح) مخالف است. اگر به بیند یک کسی
یک قدم اصلاحی برمی دارد ناراحت می شوند. وقتی که می بینند در
جامعه ای یک علامت توجه در مردم به سوی دیانت پیدا شده واقعا
ناراحت می شوند، می گویند نباید چنین چیزی بشود، باید مرتب بدتر
شوند تا حضرت ظهور کنند، اگر بنا شود ما یک کاری کنیم که مردم به
سوی دین بیایند ما به ظهور حضرت حجت خیانت کرده و وظهور
ایشان را تاءخیر انداخته ایم.

آیا واقعا مطلب از همین قرار است یا نه؟ این را من برایتان یک
توضیح بدهم تا مطلب خوب معلوم بشود.

ماهیت قیام مهدی (ع)

برخی حوادث در دنیا وقتی که واقع می شود تنها جنبه انفجار دارد،
مثل اینکه یک دمل در بدن شما پیدا می شود، این دمل باید برسد به
حدی که یک دفعه منفجر بشود. بنابراین هر کاری که جلوی انفجار این
دمل را بگیرد کار بدی است، اگر هم می خواهید دوا روی آن بگذارید
باید یک دوايي بگذارید که این دمل زودتر منفجر بشود. بعضی از

فلسفه‌ها هم که برخی از سیستمهای اجتماعی و سیاسی را می‌پسندند، طرفدار انقلاب به معنی انفجارند. به عقیده آنها هر چیزی که جلوی انفجار را بگیرد بد است. و لهذا می‌بینید بعضی از روشها و سیستمهای اجتماعی به طور کلی با اصلاحات اجتماعی مخالفند، می‌گویند: این اصلاحات چیست که شما می‌کنید؟ بگذارید اصلاح نباشد، بگذارید مرتب مفسد زیاد بشود، عقده‌ها و کینه‌ها زیاد بشود، ناراحتی و ظلم بیشتر بشود، کارها پریشان‌تر بشود، مرتب پریشانی و پریشانی تا یک مرتبه از بن زیر و رو بشود و انقلاب صورت گیرد.

فقه ما در اینجا وضع روشنی دارد. آیا ما مسلمانان راجع به ظهور حضرت حجت باید اینجور فکر کنیم؟ باید بگوییم: بگذارید معصیت و گناه زیاد بشود، بگذارید اوضاع پریشان‌تر گردد، پس امر به معروف و نهی از منکر نکنیم، بچه‌ها مان را تربیت نکنیم، بلکه خودمان هم برای اینکه در ظهور حضرت حجت سهیم باشیم العیاذ بالله نماز نخوانیم، روزه نگیریم، هیچ وظیفه‌ای را انجام ندهیم، دیگران را هم تشویق کنیم که نماز را رها کنید، روزه را رها کنید، زکات را رها کنید، حج را رها کنید، بگذارید همه اینها از بین برود تا مقدمات ظهور فراهم بشود؟ خیر، این بدون شک برخلاف یک اصل قطعی اسلامی است، یعنی به انتظار ظهور حضرت حجت، هیچ تکلیفی از ما ساقط نمی‌شود، نه تکلیف فردی و نه تکلیف اجتماعی شما - در شیعه که اساسا این اعتقاد از یک نظر اختصاص به دنیای تشیع دارد - تا چه رسد به اهل تسنن، یک عالم‌پیدا نمی‌کنید که بگوید انتظار ظهور حضرت حجت یک تکلیف کوچک را از ما ساقط می‌کند. هیچ تکلیفی را از ما ساقط نمی‌کند. این یک نوع (تفسیر از ظهور حضرت حجت) است.

بعد

↑ فرست

قبیل